

تعامل علامه امینی با احادیث اهل سنت

سید مهدی میرزابابایی*

چکیده

قسمت اعظمی از معارف اسلامی را روایات تشکیل می‌دهند. تشخیص روایت سره از ناسره، با توجه به مبانی مشروع، توسط علمای دینی انجام می‌شود. از آنجایی که ولایت، مهم‌ترین مسئله مسلمانان است، علمای بزرگ همیشه درصدد منقح کردن این مسئله در بین روایات اسلامی بوده‌اند.

علامه عبدالحسین امینی، با توجه به مبانی متعدد، به سراغ روایات عامه می‌رود و آن‌ها را بررسی می‌کند. توجه ایشان به روایات اهل سنت ما را براین داشت تا نگاهی به مبانی و رویکردهای حدیثی ایشان در برخورد با روایات عامه، داشته باشیم.

علامه امینی، روایات اهل سنت را به چند گروه تقسیم می‌کند و تنها آن گروه از روایات را صحیح می‌داند که در مدح و منزلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مذمت دشمنان اهل بیت علیهم السلام نقل شده باشد. او با ملاک قرار دادن عقل، موافقت با عقاید، افکار و احکام علمای اصحاب، در مورد احادیث عامه حکم می‌کند. هم‌چنین احادیثی که با وقایع تاریخی هماهنگی نداشته باشد، از نظر علامه مردود است. در پایان، نظر علامه امینی در مورد صحاح سته بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: علامه امینی، احادیث عامه، صحاح سته.

مقدمه

در طول تاریخ اسلام، آن چه علی رغم غنای در مکتب و ایده و نگرش، در اقلیت می‌زیست، مذهب شیعه اثنی عشری بوده است. بعد از جریان سقیفه، حرکتی مرموز به راه افتاد تا نور اسلام راستین که

* دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم حدیث، گرایش کلام، دانشکده علوم حدیث قم.

همان مکتب اهل بیت پیامبر ﷺ بود، رو به خاموشی نهد و آنان که ناخدای کشتی نو پای دین شدند، این سفینه را به آن جا هدایت کردند که ثمره آن این شد که امروز پیدا و آشکار است.

اگر نبود روشنگری علمای پاک سیرت و مجاهد شیعه، امروز یا اثری از شیعه جعفری نبود یا اگر بود می بایست همانند گروهک های چریکی و زیرزمینی، دستورات اسلام راستین را عمل کنند و در دو سوگ به ماتم نشینند؛ یکی ماتم عزیزان پیامبر ﷺ و دیگری در عزای بزرگ مظلومیت شیعه جعفری، اگر چه امروز هم تا حدی این مظلومیت برقرار است.

علامه عبد الحسین امینی، با به کارگیری منابع مقبول نزد اهل سنت، از مکتب اهل بیت ﷺ و جانشینی بلا فصل مولی امیر المؤمنین ﷺ دفاع کرد. معمول روایاتی که علامه امینی در بحث های خود می آورد روایاتی هستند که در مکتب اهل سنت وجود دارند. این جاست که بسیار جای دقت دارد که آیا ایشان روایات موجود نزد اهل سنت را موثق می دانند؟ آیا روایات موجود در مکتب صحاح اهل سنت را روایات صحیحی می دانند که به آن ها استدلال نموده است؟ باید دید که علامه امینی چه نگرشی به روایات و روایات اهل سنت دارد، تا چنین شبهه ای در ذهن منعقد نگردد.

این تحقیق، بنا دارد دیدگاه علامه امینی را در مورد روایات اهل سنت، روشن سازد. در این نوشتار، به تعداد اندکی از روایاتی که علامه امینی آن ها را بررسی نموده یا به عنوان شاهد آورده است، اشاره شده است، و الا روایاتی که مورد استدلال و شاهد مرحوم علامه در بحث هاست بیش از حوصله یک تحقیق است.

زندگی نامه علامه

نام او شیخ عبد الحسین، پدرش شیخ احمد امینی، و جد او نجف قلی است. نجف قلی، ملقب به امین الشرع بود و از این بابت شیخ عبد الحسین هم به علامه امینی معروف شد (ربع القرن مع العلامة امینی، ص ۱۴).

علامه امینی در سال ۱۳۲۰ هجری در خانواده ای علمی متولد شد و در محیط علمی و معنوی رشد و نمو کرد و بعد از طی یک زندگی علمی - تبلیغی سرانجام در تاریخ ۱۳۹۰ هجری در شهر تهران دیده از جهان فرو بست. در آن شهر تشیع جنازه ای با شکوه برای او برگزار شد. در آن روزگار چنین تشیع جنازه ای برای کمتر عالمی برگزار می شد. حتی مغازه ها را بسته و بازار را تعطیل کردند. سپس جنازه او را به بغداد منتقل کرده از آن جا به طواف حرمین کاظمین بردند. بعد از آن به بارگاه حسینی برای تجدید میثاق برده و در نهایت داخل مقبره ای در مکتبه الامام امیر المومنین ﷺ به خاک سپرده شد (همان، ص ۱۵).



حیات علمی علامه امینی

ایشان مقدمات را نزد پدرش فراگرفت سپس به مدرسه الطالبیه که از مدارس مهم و معروف آن زمان تبریز بود رفت. او نزد علمای بزرگی چون آیه الله سید محمد بن عبد الکریم موسوی (مشهور به مولانا)، آیه الله سید مرتضی (فرزند احمد بن محمد حسینی خسرو شاهی) و علامه حجة الشیخ میرزا علی اصغرملکی، زانوی تلمذ سببید.

بعد از گذراندن دروس سطح، برای شرکت در سطوح عالی و درس خارج عازم نجف اشرف شد. در شهر نجف، افتخار شاگردی اساطین بزرگی چون آیه الله سید محمد باقر حسینی فیروزآبادی، آیه الله میرزا علی بن عبد الحسین ایروانی، و آیه الله میرزا ابو الحسن بن عبد الحسین مشکینی، پیدا کرد.

بعد از طی درجات عالی علم و ادب و معرفت در شهر نجف، به زادگاهش تبریز برگشت، مشغول مطالعه و تدریس شد. او در کنار مطالعات علمی به کار تبلیغ شریعت محمدی با سلاح و عطا و منبر همت گماشت. در همین ایام بود که اولین تألیف خودش را به نام *تفسیر فاتحة الكتاب* به رشته تحریر در آورد.

عطش او برای فراگیری بیشتر و طی مراحل بالاتر علمی، باعث شد تا مجدداً علامه امینی راهی شهر نجف گردد. در آن مقطع نزد علمای بزرگی چون آیه الله سید میرزا علی بن مجدد شیرازی، آیه الله شیخ میرزا حسین نایینی نجفی، آیه الله شیخ عبد الکریم بن مولی محمد جعفر یزدی حائری، آیه الله سید ابو الحسن بن سید محمد موسوی اصفهانی، آیه الله شیخ محمد حسین محمد حسن اصفهانی (مشهور به کمپانی)، و آیه الله شیخ محمد حسین بن شیخ علی آل کاشف الغطاء، تلمذ نموده به درجه اجتهاد نائل گردید.

علامه امینی تألیفات گران سنگی دارد از جمله: *تفسیر فاتحة الكتاب*، *شهداء الفضیله*، *کامل الزیارة*، *ادب الزائر لمن یمم الحائر*، *سیرتنا و سنتنا*، *المقاصد العلیه فی المطالب السنیه*، *ریاض الانس*، *الوضاعون واحادیثهم*، *السجود علی التربة الحسینیة*، *والغدیر که رأس الهرم* تألیفات ایشان به شمار می رود (همان، ص ۳۴ - ۴۰).

علامه امینی در سال ۱۳۸۰ قمری به هندوستان مسافرت کرد. در این سفر کتابخانه های بزرگ را مورد تفحص و بررسی قرار داد، به میراث اسلامی و آثار فکری موجود در آن کتابخانه ها دسترسی پیدا کند. فعالیت علامه در هند تنها به مطالعه خلاصه نمی شد؛ ایشان در کنار مطالعات علمی، برای مسلمانان آن جا منبر و عطا و خطابه بر پا می نمود.

در سال ۱۳۸۴ قمری به دنبال هدفی که داشت به سوریه سفر کرد و در آن جا به آثار گران سنگی در باب علوم اسلامی دست یافت. سپس در سال ۱۳۸۸ قمری به ترکیه مسافرت کرد. او

در این سفر هم با توجه به کسالت جسمی مشغول مطالعه کتب و آثار فکری اسلامی شد. پانزده روز در استانبول ماند سپس به بورسه رفت و اثرگران بهای خود الغدیر را به اتمام رساند (گزیده‌ای جامع از الغدیر، ص ۸).

مبانی علامه امینی در تعامل با احادیث اهل سنت

نگاه کلی علامه به روایات عامه

علامه امینی بین روایات اهل سنت تفکیک قائل است؛ تعدادی از آن‌ها را فقط برای استدلال صحیح می‌داند، برخی را نه تنها برای استدلال بلکه آن‌ها را صحیح می‌شمرد و عده‌ای دیگر را مردود و جعلی می‌داند. این گونه نیست که تمام روایات آن‌ها را مردود یا همه را صحیح بداند. وی می‌گوید:

ما می‌توانیم برای احتجاج علیه اهل سنت، از روایاتشان به عنوان «اسکاتاً للخصم» استدلال کنیم؛ اما این به معنای صحیح دانستن روایات آن‌ها نیست. حتی می‌شود روایات عامه را تضعیف نمود در عین حال از آن روایات علیه عقاید و افکارشان بهره برد (الوضاعون واحادیثهم، ص ۵۹).

قسمت عمده روایات اهل سنت، اعم از فقهی و غیر آن، در کتب صحاح جمع‌آوری شده است و علی‌رغم دیدگاه علمای عامه در مورد روایات موجود در این کتب، علامه این روایات را فقط نزد خودشان معتبر می‌داند:

الصحاح هی الکتب الحدیثیة المعتبرة لدى أهل السنة، وهی تشتمل - كما هو واضح من اسمها - علی الأحادیث الصحیحة فقط فی نظرهم، ولكنها فی نظرنا تشتمل علی جوانب من الخلل تسقط هذه الصحاح عن كونها كذلك (همان، ص ۶۴).

علامه در کتاب الوضاعون واحادیثهم دیدگاه خود را در مورد احادیث فقهی اهل سنت بیان نکرده اما با توجه به دیدگاه کلی ایشان در مورد کتب صحاح سته، می‌توان به این نتیجه رسید که ایشان روایات اهل سنت را حجت نمی‌داند، چه در ابواب فقهی چه ابواب دیگر، مانند فضائل و مناقب. این گونه نیست که ما روایات اهل سنت را بالجمله پذیرفته و صحیح بدانیم، بلکه آن‌ها را با توجه به قرائن دیگر می‌سنجیم.

علامه درباره ادعای خود در مورد استدلال به روایات اهل سنت علیه خودشان، توضیح می‌دهد:

روایات اهل سنت از چند حال خارج نیست، هر چند در تمام این حالات این روایات برای غرض ما که اسکاتاً للخصم باشد مفید است:



الف. این روایات نزد آن‌ها صحیح‌السند است و به خاطر صحت اسناد، به این روایات استدلال می‌کنند.

ب. این روایات از طرق مختلفی به دستشان رسیده است و تعدد طرق دارد و از این جهت آن‌ها را معتبر می‌دانند که ما می‌توانیم به وسیله این روایات با آن‌ها مجادله کنیم.

ج. یک گروهی از اخبار، از طرق اهل سنت رسیده است اما نزد ما نیز این روایات، صحیح هستند. آن‌ها روایاتی هستند که از قلم اهل سنت در فضائل ائمه معصومین علیهم‌السلام آورده شده است، یا روایاتی که در مذمت و طعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام آورده‌اند. وقتی آن‌ها در فضایل اهل بیت سخن می‌گویند انگیزه مادی ندارند بلکه با توجه به عواقب آن، حقیقت را به صفحه کاغذ می‌آورند. آن‌ها خوب می‌دانند اگر در طعن دشمنان اهل بیت، حدیث نقل کنند چه پیامدهایی برایشان دارد، اما باز از نقل روایت خودداری نمی‌کنند. از این قراین معلوم می‌شود که احادیث فضل و مناقب اهل بیت و ذم دشمنان آن‌ها صحیح است (همان جا).

علامه، نقلی را از ابن خلکان آورده است که تصریح دارد، اگر کسی در عصر خلفای ظالم و ستمگر اموی، حدیثی را در مذمت خلفا نقل می‌کرد باید به خاطر آن چه بیان کرده است، تاوان خیلی سختی بدهد. ابن خلکان از محمد بن اسحاق اصبهانی نقل می‌کند:

شنیدم اساتید ما در مصر می‌گفتند: ابا عبد الرحمن در آخر عمرش دمشق رفت. از او در مورد فضایل معاویه پرسیدند، او گفت: من روایتی را در مورد معاویه جز «لا أشیع الله بطنک» سراغ ندارم! بعد از نقل این روایت، ابا عبد الرحمن همیشه از طرف بنی امیه، مورد اذیت و آزار قرار گرفت (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۷۷).

البته این وضع مخصوص خلفای اموی نبود بلکه در زمان عباسیان هم چنین فضایی بر ممالک اسلامی حاکم بود. کسی حق نداشت در فضل اهل بیت علیهم‌السلام نقل حدیث کند، اگر چنین می‌کرد باید بهایی بسیار سنگین را به خاطر حق‌گویی پرداخت می‌نمود. متوکل عباسی دستور می‌دهد به کسی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حدیث «من أحبني وأحب هذين وأبهما وأمهما كان في درجتي يوم القيامة» را در شأن امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است، هزار تازیانه بزنند (همان جا).

کاربرد عقل در سنجش روایات جعلی

علامه روایاتی را که مخالف دلیل عقلی باشد از درجه اعتبار ساقط می‌داند. به عبارتی، عقل را در معارضه بین روایات، مرجح می‌داند. ایشان روایتی را در کتاب الوضاعون واحادیثهم آورده است که علاوه بر این که از سوی علمای اهل سنت بر تضعیف آن شاهد وارد شده است، اما باز برای تأکید بر جعلی بودن آن‌ها از ادله عقلی بهره می‌برد:

عن أبي سعيد الخدري مرفوعاً: قال: لما عرج بي قلت: اللهم اجعل الخليفة من بعدي علياً. قال: فارتجت السماوات وهتف بي الملائكة: يا محمد! أقرأ «وما تشاؤون إلا أن يشاء الله»، وقد شاء الله أبا بكر (الرضاعون واحاديثهم، ص ۴۳۰ - ۴۳۲).

مرحوم علامه با استناد به این روایت، نصب خلیفه را به اراده الهی منتسب می‌داند، همان گونه که شیعه اعتقاد دارد. می‌فرماید:

أن أمر الخلافة لا يستقر في أحد إلا بتعيين المولى سبحانه ومشيئته: «والله يفعل ما يشاء»، و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله.

البته پرواضح است که ایشان در مقام جدل با خصم است و الا این روایت را مردود و جعلی می‌داند، اما باز بسیار ماهرانه از این روایت به نفع عقیده سلیم که همان عقیده شیعه در باب خلافت رسول خداست بهره می‌برد.

ایشان در ادامه چند سؤال مطرح می‌کند که از طرح آن‌ها می‌خواهد جعلی بودن این روایت را آشکار سازد:

۱. چگونه پیامبر خدا ﷺ قبل از این که بداند امر خلافت در چه کسی مستقر شده است، این امر خطیر را برای علی رضی الله عنه طلب می‌کند؟
 ۲. آیا بر پیامبر لازم نبود که خلیفه بعد از خود را خوب بشناسد، و چیزی را درخواست نکند تا آسمان‌ها به لرزه افتند؟ البته پرواضح است، به عقیده راوی، این لرزیدن به خاطر درخواست بی مورد رسول خدا ﷺ بوده است.
 ۳. چگونه می‌شود که امر خلافت بر آن حضرت مخفی بماند و ایشان فردی را انتخاب کند که آسمان‌ها و آن چه در آن‌هاست، و مؤمنان از قبول آن ابا و خودداری کنند؟
 ۴. چگونه است که علم پیامبر نسبت به این مسئله، از علم آسمان‌ها و ملائکه به تأخیر می‌افتد؟ به عبارتی دیگر، چگونه اول آسمان‌ها می‌دانند که چه کسی خلیفه بعد رسول خداست ولی شخص پیامبر بعداً این مسئله را می‌فهمد؟ (همان جا).
- ایشان با توجه به شأن و منزلت رسول خدا ﷺ و این اتهامات واهی، این خبر را جعلی و مخالف حکم عقل می‌داند و آن را رد می‌کند.
- در بین احادیث شیعی، احادیثی هستند که گویا اهل سنت آن‌ها را بر نمی‌تابند و آن‌ها را با شرک و دوگانه‌پرستی هم خوان می‌دانند. علامه امینی عقل را به عنوان پشتوانه این اخبار مطرح می‌کند تا هم از عقیده شیعه و هم از اخبار دفاع نماید.
- ایشان در کنار روایات، با آوردن شواهد عقلی، بحث‌های خود را منقح می‌کند. او سجده بر تربت مطهر سید الشهداء رضی الله عنه را یک امر عقلانی و عادی در بین مسلمین می‌داند. البته این نکته

نباید مورد غفلت قرارگیرد که عقلی که مورد استناد علامه است، عقل فلسفی نیست بلکه عقل سلیم عقلایی است که در محاورات عامه مردم کاربرد دارد. علامه به این اصل عقلایی استناد می‌کند که: تمام اراضی (سرزمین‌ها) در فضیلت با هم برابر نیستند، یکی بر دیگری فضیلت دارد، و این مسئله مورد تأیید عقلای عالم است. او ادامه می‌دهد که این مسئله حتی در بین امم و حکومت‌ها هم به عنوان یک امر طبیعی مطرح بوده است (السجود علی التربة الحسینیه، ص ۵۶). ایشان در کتاب دیگر خود، وقتی مسئله حب آل محمد علیهم‌السلام را مطرح می‌کند، عقل را یکی از ادله وجوب حب آل محمد علیهم‌السلام می‌شمارد.

علامه از تفسیر فخر راضی نقل می‌کند:

دعا برای آل محمد، منصبی بزرگ است؛ لذا در آخرین تشهد نماز، واجب است. همین طور اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمداً و آله. این تعظیم را در حق غیر آل محمد نداریم. تمام این‌ها دلالت دارد بر این که حب آل محمد، واجب است. محبت اهل بیت رسول خدا، تالی محبت خود رسول الله است، و حب خود رسول خدا با حب و ولای اهل بیتش هیچ فرقی ندارد؛ همان گونه که حب پیامبر با حب خدا مرتبط و ناگسستنی است (السجود علی التربة الحسینیه، ص ۵۶).

ایشان روایتی دیگر را که در کتب متعدد عامه آمده است از نظر عقلی بررسی می‌کند و آن را جعلی و راویان آن را افرادی دروغ‌پرداز می‌داند:

عن عائشة مرفوعاً: لقد هممت أن أرسل إلى أبي بكر وابنه (أراد به عبد الرحمن) وأعهد (أی: أوصی) أبا بكر بالخلافة بعدی، أن يقول القائلون (أی: كراهة أن يقول قائل: أنا أحق منه بالخلافة) أو يتمنى المتمنون (أی: أو يتمنى أحد أن يكون الخليفة غيره)، ثم قلت: يا أبا الله و يدفع المؤمنون (یعنی تركت الإیضاء اعتماداً علی أن الله تعالی یا بی عن كون غيره خليفة، وأن يدفع المؤمنون غيره)، أو: يدفع الله و یا بی المؤمنون (الوضاعون و احادیثهم، ص ۴۳۵ - ۴۳۸).

علامه می‌فرماید این استعاذه دو معنا می‌تواند داشته باشد: ۱. از اختلاف نداشتن امت محمد علیهم‌السلام در مسئله خلافت خبر می‌دهد. ۲. نهی از اختلاف داشتن است. بنا بر معنای اول، کذب لازم می‌آید؛ چون اگر بگوییم که امت محمد علیهم‌السلام در مسئله خلافت اختلاف نداشته‌اند، این دروغی آشکار است، چون بنی‌هاشم و در رأس آن‌ها امام علی علیه‌السلام مخالف بود، انصار مدینه مخالف بودند. مگر می‌شود این مخالفت‌ها را نادیده گرفت؟ بنا بر معنای دوم، لازم می‌آید که ما گروه زیادی از صحابه را فاسق بدانیم؛ زیرا با نهی پیامبر مخالفت کرده‌اند، و این با عقاید خصم در مورد عدالت تمام صحابه سازگاری ندارد.

این جا علامه به نوعی زیرکانه با خصم مجادله می کند، عقیده خصم را در باب عدالت صحابه مطرح می کند و روایت را به خاطر مخالفت با باور عدالت صحابه، مردود می داند. البته برای خصم راه دیگری هم هست، این که دست از باور خود در مورد عدالت صحابه بردارد و روایت را صحیح بداند.

موافقت با عقاید اصحاب امامیه

علامه امینی، برای اثبات حقانیت شیعه، به روایاتی که عامه در فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ولایت آن حضرت نقل نموده اند، استدلال نموده است. در این قسمت، به تعدادی از روایاتی که ایشان در کتاب *الغدیر* متذکر شده است، اشاره می کنیم. البته باید یادآور شویم، آن چه آورده می شود قطره ای از دریای روایات موجود در فضل امام علی علیه السلام است که در کتاب *الغدیر* علامه امینی آورده شده است، لذا در حد حوصله یک مقاله به چند نمونه بسنده می کنیم.

حافظ واحدی بعد از این که حدیث غدیر را نقل می کند می گوید: «این ولایت که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام ثابت نمود مورد سؤال قرار خواهد گرفت، همان گونه که خدای تعالی فرمود «وقفوهم إنهم مسؤولون»؛ یعنی آن ها را نگه دارید تا در مورد ولایت علی علیه السلام از آن ها بپرسیم». او در ادامه می گوید: «معنای این آیه این است که آیا علی را دوست داشتید آن گونه که سزاوار بود و نبی صلی الله علیه و آله توصیه نموده بود؟ یا این که ضایع نمودید و اهمال کردید؟» (*الغدیر*، ج ۱، ص ۳۸۷ - ۳۸۸).

پیامبر از طرف خداوند مأمور بود تا به مردم ابلاغ رسالت کند، به آن ها بگوید در قبال این رسالت مزدی نمی خواهیم. یکی از مواد ابلاغیه، رساندن ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مردم است. روز قیامت همان گونه که حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله باید جواب گوی این ابلاغیه باشد، مسلمانان هم باید پاسخ گو باشند که در قبال این ابلاغیه چه عکس العملی نشان دادند؟

علامه امینی در مورد جریان غدیر و ایراداتی که بر الفاظ این روایت گرفته می شود، بیان ابن جوزی حنفی را می آورد. شمس الدین سبط ابن جوزی از فحول علمای سنی است، لذا قول او در بین اهل سنت بسیار مهم و نظر او برایشان خیلی معتبر است. علامه به نقل از سبط بن جوزی می گوید:

علما اتفاق نظر دارند که قصه غدیر بعد از حجة الوداع در هجده ذی الحجه بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که حجاج ۱۲۰ هزار نفر بودند آن ها را جمع کرد و فرمود: «من کنت مولی فهذا علی مولی». ابن جوزی می گوید: پیامبر این مسئله را تصریحاً بیان کرده است نه با تلویح و اشاره. ابن جوزی به زیبایی کلمه «مولی» را معنا می کند و می گوید برای کلمه «مولی» ده معناست اما آن چه در روایت غدیر مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله است «اولی



به تصرف است». ابن جوزی در پایان گفته هایش نتیجه می‌گیرد که کلمات رسول خدا ﷺ در امامت امام علی ﷺ نص است نه اشاره و کنایه. و در نهایت امام علی ﷺ امام واجب الطاعة است ... (الغدیر، ج ۱، ص ۶۸۱ - ۶۸۲).

نکته قابل دقت در قول ابن جوزی این است که ابن جوزی امام علی ﷺ را به عنوان خلیفه بلا فصل معرفی نمی‌کند، بلکه حضرتش را به عنوان امام مفترض الطاعة معرفی می‌کند. این خیلی مهم است که یک عالم سنی، علی ﷺ را امام بداند. این همان نظر شیعه، در مورد امام علی ﷺ است. اهل سنت در روایاتی که از پیامبر ﷺ می‌آورند، امام علی ﷺ را از زبان رسول خدا این گونه بیان می‌دارند: فردی صدیق، اول مؤمن، اول شخصی که با رسول خدا در روز جزا مصافحه می‌کند، فاروق امت، فردی که بین حق و باطل جدایی می‌اندازد:

قال محب الدين الطبري في رياضه: إن رسول الله ﷺ سماه صديقاً وقال في ص ۱۵۵: قال الخجندی: وكان يلقب ببعسوب الأمة وبالصدیق الأكبر. وهناك أخبار كثيرة تذكر بعضها. أخرج ابن النجار وأحمد في المناقب عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ: الصديقون ثلاثة: حزقيل، مؤمن آل فرعون، وحبيب النجار، صاحب آل ياسين وعلی بن أبی طالب. وأخرجه أبو نعیم في المعرفة وابن عساکر عن أبی لیلی، وزادا في لفظهما: «وهو أفضلهم...». عن رسول الله ﷺ: إن هذا أول من آمن بي، وهو أول من يضافحني يوم القيامة، وهو الصديق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق والباطل، وهذا يعسوب المؤمنين (الغدیر، ج ۲، ص ۴۴۱).

در طول تاریخ همیشه علمای متعصب بودند که راه را برای مردم کج نموده، عموم مردم را به گمراهی و تباهی می‌کشاندند. یکی از نویسندگان عامه، امیل درمنمگ است که در کتاب حیات محمد ﷺ، به شیعه و اعتقادات شیعیان حمله می‌کند. علامه درالغدیر (ج ۳، ص ۴۳ - ۴۴) در ضمن این که مؤلف را فردی کوردل معرفی می‌کند به ایراداتی که گرفته است جواب می‌دهد. البته بیانات علامه نه تنها جواب به اتهامات است، بلکه در میان جواب‌ها به احادیث منقول از علمای عامه در فضل مولی علی ﷺ اشاره می‌کند تا اثبات کند که شیعه بی جهت زیر علم عصمت امام علی ﷺ جان نثاری نمی‌کند. علامه، امام علی ﷺ را شاخص برای شناخت مؤمنان از منافقان، معرفی می‌کند و می‌گوید: «بین مسلمانان این اصل، مسلم است: کسانی که امام علی ﷺ را دوست بدارند، مؤمن و کسانی که ایشان را دشمن بدارند، منافق اند». وی برای اثبات این ادعا چند روایت نبوی از طرق عامه نقل می‌دارد. از جمله:

عن النبي ﷺ قوله: من أحب علياً فقد أحبني، ومن أبغض علياً فقد أبغضني، ومن أذى علياً فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله. وأخبر ﷺ عن جبرئيل أنه أخبره بأن السعيد كل السعيد

من أحب علياً في حياتي وبعد مماتي، ألا وإن الشقى كل الشقى من أبغض علياً في حياتي و
بعد مماتي.

علامه، در مورد دیگری ادعای اهل سنت را بر تقه بودن آن روایت نقل و سپس متن روایت را از
عامه نقل می کند: «أن علياً لا يبغضه أحد قط إلا وقد شارك إبليس أباه في رحم أمه».
هم چنین علامه از حافظ جزری به نقل از عباده الصامت نقل می کند: «ما فرزندانمان را با حب
علی امتحان می کردیم؛ هر کدام که علی بن ابی طالب را دوست می داشتند، از ما بود و آن هایی
که علی را دشمن می داشتند، اولاد ما نبودند». در ادامه نقل می کند:
ثم قال الحافظ: وهذا مشهور من قديم وإلى اليوم أنه ما يبغض علياً -رضى الله عنه - إلا ولد
زنا (همان، ج ۳، ص ۴۳ و نیز رک: ج ۴، ص ۴۳۱).

علامه در الغدير در حدود ده کتاب از کتب اهل سنت را زیر ذره بین دقت خود قرار داده است و با
توجه به روایات نبوی که در کتب اهل سنت آمده، به شایعات و گزافه گویی های مؤلفان این کتب
جواب داده است. کتاب العمد الفريد، یکی از این کتاب هاست که علامه آن را بررسی می نماید.
نگارنده این کتاب، شیعه را یهودی های امت محمد می شمارد و می گوید شیعه اسلام را دشمن
دارد همان گونه که یهود نصرانیت را دشمن دارد: «الرافضة يهود هذه الأمة يبغضون الاسلام كما يبغض
اليهود النصرانية». علامه در الغدير (ج ۳، ص ۷۸ - ۷۹) این گونه جواب می دهد:

«چگونه مؤلف به خود اجازه می دهد تا این اتهامات را بزند در حالی که قرآن را جلوروی
خود دارد؛ در قرآن آمده است: "إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات أولئك هم خير البرية"
(بیتنه / ۷). مگر این رسول خدا ﷺ نیست که فرمود: "خير البرية، هم أنت و شيعتك".

چگونه مؤلف این حرف را می زند در حالی که پیامبر ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود:

أنت و شيعتك في الجنة (تاريخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹).

إذا كان يوم القيامة دعى الناس بأسمائهم وأسماء أمهاتهم إلا هذا (يعنى علياً) و شيعته، فإنهم
يدعون بأسمائهم وأسماء آبائهم لصحة ولادتهم.

يا علي! إن الله قد غفر لك ولذريتك ولولدك ولأهلك و شيعتك و لمحبي شيعتك.

إنك ستقدم على الله أنت و شيعتك راضين مرضيين.

أنت أول داخل الجنة من أمتي، وأن شيعتك على منابر من نور مسرورون مبيضة وجوههم
حولى، أشفع لهم فيكونون غداً في الجنة جيرانى.

أنا الشجرة و فاطمة فرعها و على لقاحها و الحسن و الحسين ثمرتها و شيعتنا ورقها و أصل
الشجرة في جنة عدن و سائر ذلك في سائر الجنة.

يا علي! إن أول أربعة يدخلون الجنة أنا و أنت و الحسن و الحسين، و ذرارينا خلف ظهورنا، و
أزواجنا خلف ذرارينا، و شيعتنا عن أيماننا و عن شمائلنا... أما ترضى إنك معى في الجنة و
الحسن و الحسين و ذريتنا خلف ظهورنا؟!!

إن هذا (یعنی علیاً) وشیعته هم الفائزون يوم القيامة.
أیها الناس! من أبغضنا أهل البيت، حشره الله يوم القيامة يهودياً. فقال جابر بن عبد الله: يا رسول الله! وإن صام وصلى؟! قال: وإن صام وصلى وزعم أنه مسلم، احتجرب ذلك من سفك دمه وأن يؤدي الجزية عن يد وهم صاغرون، مثل لي أمتي في الطين فمربي أصحاب الرايات فاستغفرت لعلی وشیعته (مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲).

شفاعتی لأمتی من أحب أهل بیتی وهم شیعی (تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۶).
اتهاماتی که در این کتاب (العقد الفرید) بر شیعه وارد شده است، خیلی بیش از این است و البته علامه امینی هم به زیبایی به آن‌ها پاسخ داده است. علاقه‌مندان به این مباحث می‌توانند به کتاب الغدیر مراجعه نمایند.

موافقت با فتوای اصحاب امامیه

یکی از مبانی علامه امینی در معتبر دانستن روایات اهل سنت، موافقت حدیث نقل شده با شهرت فتوایی اصحاب است. در مورد سجده بر فرش، فتوای علمای شیعه (با اندک اختلاف) بر این استوار است که سجده بر فرش جایز نیست مگر از روی تقیه (توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۵۴۸).

روایت امام صادق علیه السلام نیز سجده را تنها بر زمین جایز می‌داند:

عن هشام بن الحكم انه قال لابي عبد الله عليه السلام: اخبرني عما يجوز السجود عليه و عما لا يجوز.
قال: السجود لا يجوز الا على الارض او على ما أنبت الارض، الا ما أكل او لبس؛

هشام به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مرا از آن چه که سجود بر آن جایز است و آن چه که سجود بر آن جایز نیست، آگاه کن. فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آن چه که زمین برویاند، مگر آن چه که خوردنی و پوشیدنی باشد (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴۳، ح ۶۷۴۰).

علامه امینی در کتاب السجود علی التربة الحسينیه (ص ۴۹) به روایتی از اهل سنت استدلال می‌کند که آن روایت موافق با فتاوی علمای شیعه است. ایشان سجده بر فرش را موجب بطلان نماز می‌شمرد و بدعت در دین می‌داند و برای تأیید این فتوا، به روایتی مرسل از اهل سنت استدلال می‌کند.

سنجش روایات با وقایع تاریخی

علامه امینی در کتاب الوضاعون واحادیثهم روایتی را در منزلت معاویه نقل می‌کند: «عن وائلة مرفوعاً: إن الله ائتمن علی و حیه جبریل و أنا و معاویه، و کاد أن یبعث معاویه نبیاً من کثرة علمه و ائتمانه علی کلام ربی، یغفر الله لمعاویه ذنوبه، و وقاه حسابه، و جعله هادياً مهدياً و

هدی به؛ خداوند، جبریل، من و معاویه را برای وحی امین دانست و نزدیک بود که معاویه به خاطر کثرت علم و امین بودنش بر کلام پروردگار پیامبر شود. خداوند گناهان معاویه را می‌آمرزد و از حساب، او را حفظ می‌کند و کتابش را به او تعلیم داد و او را هدایت‌کننده و هدایت‌شده قرار داد و به وسیله او دیگران را هدایت کرد.»

ایشان این روایت را با شواهد تاریخی نقد و بررسی می‌کند و اعلام می‌دارد که این روایت به دلیل وقایع تاریخی، جعلی و مردود است و نیز با اصول عقلایی سازگاری ندارد. ایشان می‌گوید:

گمان می‌کنم راویان خواسته‌اند از مقام نبوت کم کنند نه این که مقام معاویه را بالا ببرد؛ زیرا می‌دانیم که فاصله زیادی بین مرتبه نبوت و خلافت که امثال معاویه بر آن تکیه زده‌اند، وجود دارد. از راویان می‌پرسیم که چه چیز موجب شده این مقام شامخ را به وی نسبت دهید؟ آیا اصل و ریشه وی که همان شجره ملعونه در قرآن است را فراموش نموده‌اند؟ یا ظلم و جوری که مرتکب شد؟ یا جنگ با خلیفه وقت که فرمان برداری از او واجب بود و اهل حل و عقد با وی بیعت نمودند و مسلمانان بر خلافت وی راضی شده بودند، و نهایت بر روی او شمشیر کشید و خون‌ها را به حرام ریخت؟

آیا راویان فراموش کردند: قتل ابرار و اخیری چون حجر بن عدی و اصحابش، و عمر بن حنظله و بسیاری دیگر، لعن کردن امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و گروهی از مؤمنان ممتاز در قنوت، برانگیختن هوا و هوس برای تهمت زدن به اهل بیت نبوت، راه انداختن راویانی که به اهل بیت خدشه وارد می‌کردند، جعل احادیث برای ستایش از امویان و ملحق کردن زیاد بن ابیه به ابوسفیان به رغم حدیثی که (کلینی در الکافی - ج ۵، ص ۴۹۱ - از امام صادق علیه السلام و عقیلی در ضعفاء العقیلی - ج ۴، ص ۴۱۷ - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند) نزد همه مسلمین ثابت است: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»، بیعت گرفتن برای یزید خون‌خوار، خائن، دائم الخمر و مسلط کردن وی بر نوامیس و خون‌ها و استمرار این ناهنجاری‌ها و عادات زشت و امثال آن‌ها؟ چگونه معاویه به علم و قرآن ربط دارد با این که حتی یک آیه از آن را هم نمی‌دانسته است؟ در مورد آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم لعلکم ترحمون» (آل عمران / ۱۳۲)، آیا امیر المؤمنین علی علیه السلام از جمله اولی الامر نبود؟ آیا معاویه با علم به آیات «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها» و آیه «والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا فقد اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً و اثماً عظیماً» این همه فسق و فجور انجام می‌داده است یا این که به این آیات اصلاً علم نداشته است؟ ... آیا علم زیاد او که نزدیک بود او را به نبوت مبعوث کند، او را بر دشمنی عترت پیامبر برانگیخت؟ آیا این علم او را بر این گناهان بزرگ و فواحش آشکاری که تاریخ از او و این وقیحان تاریخ ثبت کرده، وادار کرده است؟»



علامه در ادامه می‌گوید:

از روایان درباره امانت‌داری معاویه، که به واسطه آن مستحق شده در کنار پیامبر و جبریل باشد و از امنای خداوند محسوب شود، می‌پرسیم: اگر منظور، امانت‌داری وی نسبت به قرآن است که وی با آن مخالفت کرده است، یا نسبت به سنت است که او به آن عمل نکرده است، اگر امانت‌داری به خون‌هاست که آن‌ها را ریخته است، اگر نسبت به اهل بیت است که او به آن‌ها ستم کرده است، اگر امانت‌داری به خاطر ایجاد امنیت بر امت است که این امنیت را از بین برده است، یا به خاطر صدق و راستی وی است که از صدق و راستی جدا بوده است، اگر امانت‌داری نسبت به دروغ‌گویی است که دیگران را بر آن برانگیخته است، اگر نسبت به مؤمنان است که اعضای آن‌ها را قطع کرده است، یا نسبت به اسلام است که آن را ضایع کرده است، یا نسبت به احکام است که آن‌ها را تغییر داده است، و اگر نسبت به منابر است که آن‌ها را با لعن اولیای خدا آلوده ساخته است؟
(الوضاعون واحادیثهم، ص ۳۷۳ - ۳۷۷).

این‌گونه است که علامه امینی با بیان واضحات تاریخی، به تضعیف این روایات و رسوا ساختن روایان دروغ‌پردازان‌ها بر می‌خروشد و قلم بر سینه سرد کاغذ روان می‌دارد، تا افکار جهان اسلام را از این گزافه‌گویی‌ها تطهیر نماید.

صحاح سنّه از منظر علامه امینی

علامه امینی، روایات موجود در صحاح را به سه دلیل، معتبر نمی‌داند. ایشان روایات عامه را فقط نزد خودشان صحیح دانسته و می‌گوید:

روایات عامه نزد شیعه دارای خلل بوده و از منظر علمای اصحاب، صحیح و معتبر تلقی نمی‌شوند (همان، ص ۶۴).

علامه ادله خود را این‌گونه بر می‌شمارد:

۱. شیوه جمع احادیث

احادیث موجود در صحاح به گونه‌ای جمع‌آوری شده‌اند که تعصب مذهبی در آن موج می‌زند. تعصبی که موجب شده حقایق و معارف مذهب طرف مقابل را غلط فهمیده و آن را متهم به کذب کنند. لذا علامه امینی، شیوه جمع روایات صحاح را غلط می‌داند.

ایشان بیانات برخی از بزرگان عامه را به عنوان تأیید برگفتار خود، ضمیمه مطالب می‌کند.

علامه به نقل از ذهبی می‌گوید:

بخاری روایات رافضه را در کتاب خود نیاورده است. این در حالی است که از نواصب، قدریه، خوارج و جهمیه نقل حدیث کرده است. بخاری معتقد است چون شیعه قائل به

تقیه است به احادیثش اعتباری نیست، لذا در کتابش از شیعه نقل روایت نمی کند (همان، ص ۶۵).

علامه شمه‌ای از ایراداتی که علمای عامه بر کتب صحاح سته گرفته‌اند (الوضاعون واحادیثهم، ص ۶۵-۶۶) این گونه به ترتیب می شمارد:

الف. صحیح بخاری: ذهبی می گوید: «بخاری در صحیحش به جماعتی احتجاج کرده که آن‌ها ضعیف هستند، از جمله ایوب بن عائذ، ثابت بن محمد العائذ، حصین بن عبد الرحمن السلمی، حمران بن أبان. ابن حجر هم در تهذیب التهذیب (ج ۱۰، ص ۲۵۶، ش ۴۸۱) آن‌ها را ضعیف شمرده است.»

ب. صحیح مسلم: ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب (ج ۴، ص ۲۳۹، ش ۴۸۱) در مورد سوید بن سعید هروی می گوید:

ابراهیم بن ابی طالب به مسلم گفت: چگونه شد که از سوید نقل روایت کردی؟
مسلم جواب داد: و من این آتی بنسخه حفص بن میسره؟

علامه امینی ادامه می دهد که آیا ابن حجر از مسلم پذیرفته هست، در حالی که او ادعا کرده روایت نکرده است مگر از ثقه؟

ج. صحیح نسائی: ابن حجر در ترجمه أحمد بن صالح المصری (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۴۸، ش ۲۹۷) می گوید: «احتج بأحمد بن صالح جميع الأئمة إلا النسائی». علامه به نقل از ابن حجر می گوید:

این که نسائی از احمد بن صالح نقل حدیث نمی کند، به خاطر این بوده که احمد در مجلسی به نسائی جفایی کرده بود و نسایی از این جفا دل آزرده شده بود، لذا این باعث شده بود بین این دو کدورتی پیش آید تا علی رغم این که همه از احمد بن صالح نقل حدیث کرده‌اند، نسائی نقل حدیث نکند.

د. سنن ابن ماجه: ابن حجر در ترجمه ابن ماجه محمد بن یزید بن ماجه می گوید:

ان فی کتابه السنن أحادیث ضعیفة جداً، حتی بلغنی ان السری کان یقول: مهما انفراد بخبر فهو ضعیف غالباً. ابن حجر ادامه می دهد: «مطلبی را به خط حافظ شمس الدین محمد بن علی الحسینی پیدا کردم که چنین نوشته بود: کل ما انفراد به ابن ماجه ضعیف» (همان، ج ۱، ص ۳۴، ش ۶۸).

و. سنن الترمذی: ابن حجر در ترجمه سلیمان بن أرقم أبی معاذ البصری، و عاصم بن عمر بن حفص می گوید:

ترمذی این دو نفر را متروکان می شمارد، در عین حال از این دو نفر نقل حدیث می کند (همان، ج ۴، ص ۱۴۸، ش ۲۹۷).

ی. سنن ابوداؤد: ابن حجر فی ترجمه عمرو بن مرزوق، به نقل از ازدی گفته است: علی بن مدنی، دوست ابو داؤد بود، و ابو داؤد تا دوستش علی بن مدنی امر نمی کرد او هم حدیثی را نقل نمی کرد (همان، ج ۸، ص ۸۷، ش ۱۶۰).
آن چه بیان شد، گفته‌های ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب بود که یکی از مهم‌ترین مصادر رجالی اهل سنت است. وقتی قرار باشد یک رجالی عامه در مورد صحاح و مؤلفان آن‌ها این گونه نقل سخن کند، چگونه می توان صحاح را آن گونه که نام‌گذاری کرده‌اند، صحیح دانست؟

۲. مخالفت با عقاید اسلامی

دومین ایرادی که علامه از صحاح سته دارد، این است که آن‌ها مشتمل است بر احادیثی که با اعتقادات عامه مسلمین ضدیت دارد. مسلمانان بالاتفاق معتقدند که خداوند سبحان - جل شأنه - جسم ندارد، محدودیت مکانی ندارد، او خالق زمان و مکان است لذا فوق آن دو است، هرگز زمان و مکان نمی توانند ذات مقدسش را احاطه کنند.
علامه می گوید:

صحاح سته پراست از روایاتی که خداوند می خندد، تغییر می کند، روز قیامت پاهایش را در آتش می گذارد، این‌ها همگی با اعتقادات کافه مسلمین مخالفت دارد و پذیرفتنی نیست. لذا ما نمی توانیم به این کتب اعتنا کرده، روایاتش را صحیح بدانیم.
در این کتب روایاتی آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ اول رسالت نزد عموی حضرت خدیجه کبری رفت، از او مطالبی دریافت کرد و متوجه شد پیامبر شده است... آیا نقل این روایات با این عقیده که وجود رسول خدا ﷺ از همان کودکی مورد تأیید حضرت حق - جل شأنه - بوده است، و خداوند تعالی از همان دوران طفولیت او را هدایت می نمود، هم خوانی دارد؟ آیا نقل این روایات، کوچک کردن شأن و منزلت رسول خدا ﷺ را در پی ندارد؟ پیامبر آخر الزمان از یک نصرانی چیزی فراگیرد (همان، ص ۶۷).

نتیجه

بخش عمده‌ای از معارف دینی را احادیث تشکیل می دهند. چنان چه در برخورد با روایات از روشی علمی و دقیق، استفاده نشود، احتمال بروز دو خطر جدی در مباحث دینی تقویت می شود: تسامح و تساهل، و تعصبات مذهبی. اگر در حوزه مباحث دینی با دید تسامح و تساهل به روایات نگاه شود، باید شاهد ورود سیل عظیمی از روایات جعلی، در معارف دینی باشیم. از طرفی اگر بخواهیم با تعصبات مذهبی، یا با استفاده از روش‌های غیر عالمانه، روایات را کنار بگذاریم، حوزه دین و مباحث دینی را از یک منبع بزرگ محروم کرده و ضربه‌ای جبران ناپذیر زده‌ایم.

علامه امینی با توجه به حساسیت خاص مسئله ولایت در بین مسلمانان، با عنایت به روایات اهل سنت، به تبیین این مسئله پرداخته است. شیوه تعامل علمی و دور از تعصب ایشان، در روادی روایات عامه، باعث شد که جوانب هر دو خطر پیش گفته رعایت شود. ایشان تلاش کرده همان طوری که به دور از تعصبات حکم می‌کند، مانع ورود روایات جعلی و ساختگی در حوزه مباحث دینی شود.

با توجه با جایگاه عقل در منابع دینی، و عقاید صحیح مسلمانان که برگرفته از منابع صحیح دینی است، آن دسته از روایات عامه که با عقل و عقاید قرآنی مسلمانان مخالفت ندارد، مورد پذیرش ایشان بوده و چنان چه روایتی با عقل و معتقدات مسلمانان مخالفت داشته باشد از منظر ایشان مردود است.

هم چنین مسلمات تاریخی می‌توانند شاهد بسیار خوبی برای تشخیص حق از باطل باشند. علامه با توجه به وقایع تاریخی، برخی روایات را بررسی می‌کند و به دلیل مخالفت با وقایع مسلم تاریخی، بی ارزش و جعلی می‌داند.

ایشان بودن یک روایت را در کتب صحاح، دلیل بر صحیح بودن حدیث نمی‌داند. به صرف این که روایتی در صحاح سته وجود داشته باشد، سند اعتبار روایت نیست. مخالفت برخی روایات صحاح سته با عقاید قرآنی مسلمانان، و ایرادات وارده از طرف برخی از علمای بزرگ اهل سنت، دلیل این دیدگاه علامه امینی در مورد صحاح سته است.



کتاب نامه

- السجود على التربة الحسينيه، علامه امينى.
- الغدير، علامه امينى، مركز الغدير للدراسات الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
- الكافى، شيخ كلينى.
- الوضاعون واحاديثهم، علامه امينى، مركز الغدير للدراسات الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- توضيح المسائل مراجع (مطابق با فتواى دوازده نفر از مراجع معظّم)، تهيه و تنظيم: سيد محمد حسن بنى هاشمى خمينى.
- ربيع القرن مع العلامة امينى، حاج حسين الشاكرى، ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- سيرتنا و سنتنا، علامه امينى، بيروت: دار الغدير - دار الكتب الاسلامى، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق.
- ضعفاء العقيلي، العقيلي، تحقيق: عبد العلى امين قلججى، بيروت: دار الكتب العلميه، چاپ دوم.
- گزيده اى جامع از الغدير، تلخيص و ترجمه: محمد حسن شفيعى شاهرودى، قم: ميراث نبوت، چاپ سوم.
- وسائل الشيعة، شيخ حر عاملى، مؤسسه آل البيت.
- وفيات الاعيان، ابن خلکان، تحقيق: احسان عباس، بيروت: دار صادر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

الحاج
الاشير